



نقد و بررسی

## تاریخ جهانگشای جوینی

(شرح سید شاهرخ موسویان)

مجید منصوری\*

تاریخ جهانگشای جوینی، عطاءالدین عطاءالملک بن بهاءالدین محمد بن محمد بن جوینی، به کوشش: سیدشاهرخ موسویان، چاپ اول، ۱۳۸۵، تهران.

با دنبال بسیار<sup>۱</sup> به معنای دارای دُم های بسیار و چند شاخه آمده است که در مقابل مار چند سر قرار می گیرد.

۲. «منکسار نوین، تفحص احوال آغاز نهاد و سبب انکار ایدی قوت، کار عقوبت و مطالبه را به پای می داشتند. (۳) دست های او چنان بیستند که از بی طاقی بر روی افتاد. چوبی در شقیقه او محکم شد...» (ص ۱۴۶).

در حاشیه (۳) نوشته اند: «به پای می داشتند: به تأخیر می انداختند».

حتی اگر کسی از پیش و پس این عبارات نیز آگاه نباشد، می تواند بفهمد که «به پای داشتن» در اینجا به معنای ادامه دادن آمده است، چه در جملات بعدی عقوبت هایی که بر ایدی قوت می رود، برشمرده می شود. معنای عبارت چنین می شود: به سبب انکار کردن ایدی قوت (نقشه کشیدن علیه مسلمانان را) کار عقوبت و بازخواست را ادامه می دادند.

۳. «[کوچک] با لشکر آنجا رفت و در هر خانه که کدخدایی بود، از لشکر او کسی در آنجا نزول کرد، چنان که تمامت به یک

\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران.

آنچه در این سطور از نظر خوانندگان می گذرد، نقدی است بر کتاب تاریخ جهانگشای جوینی، شرح سید شاهرخ موسویان. این کتاب به سبب حروفچینی جدید و در بر داشتن هر سه جلد تاریخ جهانگشا در یک مجلد تا حدودی با استقبال دانشجویان و علاقه مندان به تاریخ و ادبیات قرار گرفت، لیکن از اشتباهات کوچک و بزرگ خالی نبود. به همین علت بنده بر آن شدم تا برخی اشتباهات و لغزش های شارح را باز نمایم تا خوانندگان این کتاب از اغلاط آن نیز آگاه شوند.

نقد حواشی تاریخ جهانگشای جوینی

۱. «... مثل مار چند سر باشد که شبی سرمای سخت افتاد. خواستند تا در سوراخ خزند و دفع سرما کنند. هر سر که در سوراخ می کرد، سر دیگر منازعت می نمود تا بدان سبب هلاک گشتند و آنکه مار یک سر بود و دنبال بسیار در سوراخ رفت و دنبال و تمامت اعضا و اجزای جای داد و...» (ص ۱۴۰).

گفته اند: «دنبال بسیار: دارای دم بلند».

نخست اینکه بسیار به معنای بلند در متون ما دیده نشده است. دیگر اینکه از فحوای عبارت به خوبی آشکارست که «مار چند سر» در برابر «مار بسیار دنبال» (دارای دُم های متعدد) قرار گرفته است. چه اگر ما بسیار دنبال را دارای دُم بلند معنا کنیم، در این صورت تشبیه فوق نیز از اعتبار ساقط است. بنابراین «مار

محکومات اساس و مبتدی مکاوحت او بود و دیگر خانان و امرای نواحی و اطراف را ... (ص ۱۵۹).

در حاشیه همان صفحه گفته اند: «سلطان محمد در این مدت که دشمنان خطرناک را از بین برده بود، در واقع انگار مقدمه پیش فراوان خود را از بین برده بود [معنا تا اینجا مشکلی ندارد]. هر چند نابودی سلطان صد در صد تقصیر خود او نبود، بر خلاف کورخان که باعث اصلی نابودی او خودش بود، ولی با این حال سست کننده اساس های محکم حکومت و نیز شروع کننده جنگ و نیز شورش دیگر خانان و امرای اطراف را او باعث و بانی بود ...».

در گزارش فوق یک لغزش و خطا سبب اشتباهات فراوانی شده است. شارح ندانسته است که «چون» از چه نوع دستوری است و به چه معنا، به همین سبب بین برداشت و چون نقطه گذاشته است. در اینجا «چون» حرف اضافه است و به معنای مانند آمده است و شارح آن را حرف ربط به معنای زیرا دانسته است.

به این ترتیب معنای عبارت این گونه می شود: سلطان در این مدت که دشمنان سهمناک را از جهان پاک کرد، گویی طلا به داران لشکر خویش را مثل کورخان از مقابل برداشت. هر چند استیصال کلی [کورخان] به دست سلطان محمد نبود. چه کورخان را سرانجام چنگیز خان شکست. اما واهی پایه های استوار و آغازگر دشمنی [با کورخان] سلطان محمد بود (چه او با کورخان جنگیده بود و او را تضعیف کرده بود تا سرانجام کورخان به سبب ضعف از چنگیز شکست خورد).

جمله پایانی این قسمت (و دیگر خانان و امرای اطراف) را به پس از «چون کورخان» بایست عطف کرد، یعنی چون کورخان و دیگر خانان و امرای نواحی و اطراف را.

۵. «ذکر سبب قصد ممالک سلطان: در آخر دولت او (۲) سکون و فراغت و امن و دعت به نهایت انجامیده بود» (ص ۱۶۶). در حاشیه (۲) گفته اند: «او یعنی چنگیز خان».

بدون تردید مقصود از او سلطان محمد است، به چند سبب، نخست اینکه سر فصل در مورد سلطان محمد است، دوم اینکه در واقع این زمان، روزگار آغاز کار چنگیز و پایان کار سلطان محمد است.

۶. «و سلطان سعید را از فظاظت خوی و درشتی عادت و خیم، و خامت حاصل آمد ...» (ص ۱۶۹).

در حاشیه گفته اند: «سلطان سعید: سلطان سعادت مند». ظاهراً سعید حالت تعریف دارد.

جای و یک خانه و یک خانه جمع شدند و جور و ظلم و فساد آشکارا شد» (ص ۱۵۶).

در حاشیه به نقل از علامه قزوینی نوشته اند: «مقصود از این عبارات چیست» (نک: جهان گشای جوینی، ج ۱، ص ۲۹). مقصود از عبارات فوق این است که وقتی لشکر کوچک به کاشغر فرود آمدند، هر کدام از لشکریان او در خانه یکی از اهالی کاشغر نزول کردند.

اما عقده متن و پیچیدگی آن در عبارت «چنان که تمامت به یک جای و به یک خانه جمع شدند» است. به خوبی آشکار است که تمامت به جای «هر یک از آنها» آمده است، بدین گونه که هر یک از آنها در یک جای و یک خانه جمع شدند. مقصود از یک در «یک جای» و «یک خانه» بیان مجرد عدد نیست، بلکه بیان نکره و عدد توأمان است، یعنی هر یک از آنها در یک خانه فرود آمدند.

مصدق این مدعا در صفحه بعدی دیده می شود: «و چون کوچک منهزم شد، هر کس که در خانه های مسلمانان مقام داشتند، در یک لحظه چون سیماب در خاک ناچیز گشتند» (ص ۱۵۷). بنابراین مشخص می شود که هر یک از لشکریان کوچک در خانه یکی از مسلمانان کاشغر مقام گزیده بودند که با صولت لشکر مغول چون سیماب در خاک ناچیز می شوند.

به نظر می رسد در روزگار گذشته برای اینکه اقوام مهاجم و پیروز بتوانند دینی را که با خویشان همراه می آورده اند، به قوم مغلوب تحمیل کنند مدتی در خانه های قوم مغلوب اسکان می گزیدند. در تاریخ بخارا چنین آمده است: «ایشان (اهالی بخارا) اسلام پذیرفتند به ظاهر و به باطن بت پرستی می کردند. قتیبه چنان ثواب دید که اهل بخارا را فرمود یک نیمه از خانه های خویش به عرب دادند تا حرب با ایشان باشند و از احوال ایشان باخبر باشند تا به ضرورت مسلمان باشند» (ص ۶۶).

۴. «سلطان در این مدت که جهان از اهادی سهمناک پاک کرد، گویی یزک لشکر او بود که تمامت را از پیش برداشت. چون کورخان هر چند استیصال کلی به دست او نبود، اما واهی

باید به شارح محترم گفت که «سعید» از القاب سلطان محمد بوده است. اگر ایشان به سایر قسمت های کتاب نیز توجه می کردند به این نکته پی می بردند، زیرا این لقب در چند جای دیگر نیز مکرر افتاده است. برای نمونه در مجلد دوم آمده است: «ذکر بقية احوال سلطان سعید محمد و اختلال کار او» (ص ۴۴۴).

۷. «عاقبت اریاب اترار را چون کار به اضطرار رسید، قراجا از غایر از ایل شدن و شهر بدان جماعت سپردن استنطاق می کرد. غایر چون دانست که ماده این آشوب ها اوست و به هیچ وجه ابقارا از آن جانب تصور نمی توانست کرد و هیچ کناری نمی دانست که از میان بیرون جهد، جهد و جدّ بی حدّ می نمود و مصالحت را مصلحت کار نمی دانست و بدان رضا نمی داد» (ص ۱۷۲).

در حاشیه (۹) گفته اند: «او یعنی قراجا». در حالی که «قراجا» هیچ نوع ارتباطی با آن آشوب ها نداشته است و به صراحت روشن است مقصود از «او» غایر خان است که جانشین ضمیر مشترک است، یعنی غایر خان می دانست که ماده این آشوب ها خودش است.

در حاشیه (۱۰) در مورد «و به هیچ وجه ابقارا ...» گفته اند: «یعنی نمی توانست به زنده ماندن از طرف قراجا مطمئن باشد (امکان کشته شدن از طرف قراجا بود).

در این مورد نیز شارح به خطا رفته است. مقصود از آن عبارات این است که غایر خان چون می دانست که ماده این آشوب ها خودش است، به هیچ وجه ابقارا از جانب مغولان تصور نمی توانست کرد (چون بازرگانان مغول را با بی رحمی تمام کشته بود). نکته ای که شارح را به اشتباه افکنده، این است که اسم معلوم «قراجا» در آغاز عبارت آمده است و شارح به غلط مرجع ضمایر را «قراجا» دانسته است.

۸. «در میان جیحون که آب به دو شاخ (۹) رفته است، حصاری بلند استحکام کرده بود و با هزار مرد کارزار از گردن کشان نامدار در آنجا رفته» (ص ۱۷۸).

در حاشیه (۹) گفته اند: «دو شاخ چوبی بوده با سر دو شاخ که برای شکنجه بر گردن مجرمان می گذاشته اند».

به روشنی از سیاق عبارت پیداست که مقصود از «دو شاخ» در اینجا محل دو شاخه شدن و منشعب شدن رود به دو قسمت است. در سفرنامه ناصر خسرو «دو شاخ» به معنی منشعب شدن رود به دو لخت و دو شاخه آمده است: «و آن پاره ای سنگ بوده است، در میان رود. و این دو شاخ از نیل هر یک را به قدر جیحون تقدیر کردم، اما بس نرم و آهسته می رود» (ص ۹۴).

۹. «چون فیول قبول جراحی ها کرد و به حسب پیاده شطرنجی هیچ کفایت نمود، باز گشتند و بسیار خلق را زیر سم کردند» (ص ۲۰۰).

گفته اند: «وقتی فیل ها مجروح شدند، طبیعتاً نیروهای پیاده نیز کاری از پیش نبردند».

مقصود درست عبارات فوق این است: هنگامی که پیلان مجروح شدند و حتی به اندازه یک سرباز شطرنج نیز به کار نیامدند، روی گرداندند و ... (چنان که آشکار است، ارزش مهره پیل در شطرنج چند برابر پیاده و سرباز است).

۱۰. «از بیرون نیز اوزار جنگ هایج تر شد و بحر حرب هایج تر گشت و نکبای فتنه بر زمین و زمان انگیخته تر شد» (ص ۲۰۷).

در حاشیه (۱۱) گفته اند: «اوزار: افزار و آلت. در عربی جمع وزر است به معنای سلاح و ساز و نیز بار سنگین».

این معنا که شارح برای «اوزار» آورده است، چندان مناسب نمی نماید و با سیاق عبارت تناسب ندارد. یکی از دیگر معانی «اوزار» و «افزار» بادبان کشتی است (نک: محمدحسین بن خلف تبریزی، غیث اللغات، ج ۱، ص ۱۸۴ و ۱۴۸، ذیل ابزار و اوزار). در بوهان قاطع چنین آمده است: «اوزار بر وزن رفتار به معنای کفش و پای افزار باشد و نیز بادبان کشتی را نیز گویند» (ج ۱، ص ۱۴۸، ذیل اوزار).

با توجه به این مطلب، معنای آن عبارت چنین می شود: چون بادبان کشتی جنگ جنبنده تر شد و دریای نبرد موج انگیز تر گشت و باد نامناسب آشوب بر زمین و زمانه انگیخته تر شد ... اوزار به معنای بادبان با دریا و هایج و نکبا مراعات نظیر و تناسب دارد.

۱۱. «مجیر الملک مکتوب او را که صحیفه متلمس (۱۰) بود بدو داد که: «اقر کتابک ...» (ص ۲۲۶).

در حاشیه (۱۰) گفته اند: «صحیفه متلمس: نامه درخواست» (درخواست از قاضی سرخس).

«متلمس: لقب جریر بن عبد المسیح. صحیفه متلمس مثل

گرفتن را به معنای ضرب گرفتن آورده اند و دهخدا بر آن افزوده است ایهاماً به معنای شراب خوردن است. به نظر می آید در اینجا معنای شراب خوردن مناسب تر است. معنای ضرب گرفتن آن هم برای یک شاهزاده بعید و قبیح به نظر می رسد.

کاسه گرفتن و کاسه دادن از آداب و رسوم مغول بوده است: «موقعی که خان مغول می خواست کسی را مورد مثنهای لطف خود قرار دهد، او را به دست خود کاسه ای از شراب انگور یا شراب شیر مادپان یعنی قمیز می داد. شخصی که مورد این لطف می شد، کاسه مرحمتی را می گرفت و پس از ادای چوک آن را به یک جرعه می نوشید و این رسم کاسه گرفتن و کاسه دادن از مهم ترین آداب معمول مغول بوده است و در موقع عقد صلح و قرارداد، طرفین مقداری طلا در شراب حل کرده می نوشیدند» (اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، ص ۸۸).

۱۴. «بدین موجب رُسُل با تَحَف به حضرت او روان کردند و از اقاضی بلاد به نام و آوازه ای که ذکر شاهان گذشته افسانه می نمود، اصناف خلایق به خدمت او تسابق و تسارع نمودند» (ص ۲۵۸).

در حاشیه گفته اند: «به نام: مشهور».

ب «در به نام» حرف اضافه سببی است، نه حرف اضافه قیدساز. در اینجا «نام» به تنهایی به معنای شهرت است. احتمالاً قرار گرفتن «به نام» در کنار آوازه سبب بروز این اشتباه گردیده است. بنابراین معنای عبارت چنین می شود: از اقاضی بلاد به سبب شهرت و آوازه ای که ذکر دیگر شاهان در برابر آن افسانه می نمود...

۱۵. «و [تکش] سبب خللی که پسرش یونس خان [فرزند تکش] را در چشم ظاهر شد... از ری مراجعت کرد (۱۲) و میاجق [از امرای تکش] را قائم مقام خود بگذاشت» (ص ۳۳۹).

در حاشیه (۱۲) گفته اند: «یعنی: یونس خان».

روشن تر از روز است که مقصود خود «سلطان تکش» است، چه اگر فاعل «یونس خان» بود، دیگر نیازی به آوردن پسرش نبود.

۱۶. «و چون لشکر مؤید به یک فوج از بیابان بیرون نمی توانستند شد، فوج فوج می رفتند و...» (ص ۳۸۶).

گفته اند: «یعنی به خاطر اینکه عبور از بیابان برای یک گروه اندک ممکن نبود، لشکریان مؤید به صورت انبوه از بیابان گذشتند و در کمین خوارزمشاه افتادند...».

لحنوای کلام درست برعکس سخن شارح است. معنای درست این گونه است: چون سپاهیان مؤید همگی یکسره و با

است در عرب و اصل آن «أشأم من صحیفه المثلّمس» است (دهخدا، لغت نامه، ذیل مثلّمس).

۱۲. «و ارباب سرخس به انتقام قاضی مبالغت کسی که از اسلام و دین بی خبر و یقین باشد، به تقدیم می رسانیدند و در اذلال و ارغام مبالغت می نمود» (ص ۲۳۰).

در حاشیه (۱۰) گفته اند: «این عبارت ظاهراً مقداری اغتشاش یا سوء تألیف دارد. از سیاق داستان مشخص است، مغول ها مردم سرخس را به انتقام خون قاضی سابق الذکر شدیداً قتل و عام و تحقیر کردند. اما عبارت به طور واضح این مفهوم را نمی رساند، نبود یک «را» بعد از ارباب سرخس به شدت محسوس است... جمله «کسی که از اسلام و دین بی خبر و یقین باشد» ظاهراً به مغول ها راجع است، ولی به هیچ وجه بلیغ نیست، ارجاع آن به قاضی یا مردم سرخس نیز کاملاً غلط است».

یک اشتباه کوچک در آغاز سبب شده است شارح شرحی مبرم و مطوّل و اشتباه بیاورد. برای فهم درست این عبارات کافی است به چند صفحه قبل بازگردیم: «و لشکر مجیر الملک تا به سرخس برفتند و قاضی شمس الدین... را بگرفتند و به دست پسر ابوبکر دیوانه باز دادند تا به قصاص پسر بکشت» (ص ۲۲۷). «و به سبب ایلی سرخس [ایلی شدن، لشکر مغول را] مجیر الملک لشکر می فرستاد و ارباب سرخس را زحمت می داد» (ص ۲۲۶).

به سبب این دلایل است که ارباب سرخس [که ایلی مغول را پذیرفته بودند] وقتی به همراهی لشکر مغول به مرو حمله می کنند، مبالغت کسی که از اسلام و دین بی خبر باشد به تقدیم می رسانند. معنای عبارات این گونه می شود: اهالی سرخس به انتقام قاضی سرخس (که به دست مجیر الملک و اهالی مرو کشته شده بود) جدّ و کوششی (در جنگ با مرویان) مانند کسی که از اسلام و دین بی خبر باشد، به انجام می رسانیدند.

۱۳. در ذکر به تخت نشستن «قان» آمده: «و الغ نوین کاسه داشت» (ص ۲۴۸).

در حاشیه (۴) گفته اند: «کاسه داشتن: این اصطلاح در صفحه ۲۹۸ نیز آمده است. معین و دهخدا اصطلاح «کاسه

هم نمی توانستند از بیابان بیرون بیایند، گروه گروه بیرون می رفتند و ...

۱۷. «و پیش از آنکه اهل بغداد شام خورند، وزیر را چاشنی چاشتی بدادند» (ص ۳۹۷).

گفته اند: «معنای جمله: به وزیر ضرب شستی نشان دادند». و در جایی دیگر آمده است: «تا آن جماعت از چاشت فارغ شدند از ایشان شام خوردند» (ص ۴۲۳).

گفته اند: «یعنی قبل از ظهر بر آنها غالب شدند». این تعبیر در دیگر متون ما نیز به کار رفته است و مقصود از آن برای همه استادان و دانشجویان بسیار واضح و روشن است.

شام خوردن بر کسی پی از آنکه او چاشت خورد، این تعبیر بدان معناست که به دشمن مهلت ندهند و قبل از اینکه او فرصت زیان رساندن بیابد، کار او بسازند» (نصرالله منشی: کلیله و دمنه، ص ۹۵).

۱۸. «آن یک حصن بی حصانت را با صد و اند به رکانت (۱۱) که هر یک از آن صد بار به احکام چون ارسلان گشای است ...» (ص ۴۰۴).

در حاشیه (۱۱) نوشته اند: «رکانت: استواری رای». هر چند که معنای اصلی رکانت «استواری رای» باشد، اما استواری رای برای قلعه چندان مناسب نمی نماید و فقط استواری کفایت می کند.

۱۹. «آجال به تقدیر ذوالجلال بیرون دوانید و کاروان عمر او را که به امانی روزگار پر بار بود، قطع کرد» (ص ۴۱۷). در حاشیه (۱) گفته اند: «مرگ به خواست خدا از کمینگاه حمله کرد و رشته عمر پُر آرزوی او را برید».

معنای صواب چنین است: «مرگ به مشیت پروردگار از کمینگاه بیرون جست و قافله عمر او را که پر از کالای آرزو و امل بود، در ربود».

۲۰. «اگر ... حکایات متقدمان مصدّق نمی شمردی، ع گر نیست باورت ز من اینک بیار دست (۲) و عنان این تمثیل عیان بستان» (ص ۴۴۵).

در حاشیه (۲) گفته اند: «دست: قدرت، هنر». در اینجا دست به معنای حقیقی خود به کار رفته است، زیرا در ادامه آمده است «و عنان این تمثیل عیان بستان».

۲۱. «... با دُور فلک درین رباط ویران/ نه زود نه دیر، کس نماند می خور»

گفته اند: «معنای بیت: می خور که در این کاروانسرای ویران بسیار

زود خواهد بود. دیر نیست. که کسی با دُور این فلک زنده نماند».

معنای صواب چنین است: می خور که در این سرای سپنج دیر یا زود کسی زنده نخواهد ماند.

۲۲. «و محاربت آغاز نهادند، چنان که از صلیب سیوف و صهیل خیول و نعره خیلان و گردان گوش زمانه کر شد و از گرد آن چهره آفتاب پوشیده و ستاره درفشان ظاهر گشت» (ص ۴۵۱).

در حاشیه (۱۳) گفته اند: «یعنی به خاطر گرد و غبار، شب شد و با این شب شدن ستاره ها ظاهر شدند».

این گمان درست نمی نماید، بلکه معنای صواب چنین می شود: به سبب گرد و غبار اسبان و خیول هواتاریک گشت و از برخورد شمشیرها و نیزه ها ستاره درفشان (جرقه و شراره) پدیدار شد.

۲۳. «وقت صبحی که آوازه مؤذنان مؤدیان صلوه را از خواب بیدار می کرد ...» (ص ۴۹۴).

گفته اند: «مؤدی: کسی که برای سفر آماده شود». به خوبی آشکار است که مؤدی در اینجا اسم فاعل از «آدی» است، به معنای ادا کننده.

۲۴. «و چون لشکر مغول به نزدیک جورماغون [از امرای مغول] رسید، بر مراجعت و ترک مبالغت و استقصاء در طلب سلطان بازخواست بلیغ نمود (۱۴)» (ص ۵۱۲).

در حاشیه (۱۴) گفته اند: «فاعل نمود چنگیز خان است». از بخش های پیش و پس متن و حتی همین سطور به خوبی روشن است که فاعل جمله «جورماغون» است، نه چنگیز خان.

۲۵. «فی الجملة ارکان و سروران بر موافقت سلطان در معاطات کؤوس محامات نفوس مهمل مانندند (۹) و بای بی نوانی کار بنوی راه نوارا آهنگ کشیدند» (ص ۵۱۳).

در حاشیه (۹) گفته اند: «سلطان و اطرافیان در دادن جام های حمایت مردم غفلت کردند».

شارح کتاب «معاطات کؤوس» و «محامات نفوس» را به صورت اضافه خواننده است و مفهوم متن را به درستی دریافته است. حالت درست این است که این دو را جدا از هم بخوانیم و بین آنها «کاما» قرار بدهیم. در این صورت معنای صواب چنین

شدند و مانند عقاب در پی آنها روان شدند. [سپاهیان مغول] چون فهمیدند که رد پی آنها را گم کرده اند (و سپاهیان سلطان جلال الدین ردی از خود باقی نگذاشته اند)، باز گشتند و ...

۲۸. سخن در مورد ترقی احوال کرکوز است: «نه هیچ خویشی که خویش را از رنج فاقه خلاص دهد، نه دوست و یاری که به هب یا به قرض او را مددی کند ... او را در این غم، ابن عم او نام بیش قَلَّاج، پیش فلاح کار (۷) او واسطه شد تا کورکوز بهای اسبی قرض کرد و نفس او را وثیقه گذاشت» (ص ۵۴۰).

در حاشیه (۷) گفته اند: «فلاح کار: کشاورز» نخست اینکه تا آنجایی که ما در فرهنگ ها نگاه کردیم، «فلاح کار» به معنای کشاورز پیدا نشد. دیگر اینکه با فرض وجود معنای «کشاورز» برای آن کلمه، این تعبیر در متن مذکور، وجه معنایی درستی پیدا نمی کند. در این صورت معنا چنین می شود: ... او را در این غم، عموزاده او که نامش بیش قَلَّاج بود، پیش کشاورز او واسطه شد تا کرکوز بهای اسبی قرض کرد.

کشاورز چه کسی؟ جوینی در این سطور برای التزام صنعت جناس خط، بین (ابن عم و ابن عم) و (بیش قَلَّاج و پیش فلاح) به جای کلمات فوز و نجات و ... «فلاح» را آورده است تا با «قَلَّاج» جناس داشته باشد.

این دو کلمه را باید به حالت اضافی خواند: «فلاح کار» در متن قزوینی نیز این دو کلمه با فاصله از یکدیگر آمده اند (نک: جوینی، تاریخ جهان گشای، ج ۲، ص ۲۲۷). معنای درست عبارات چنین می شود: کورکوز را در این غم، عموزاده اش که پیش قَلَّاج نام داشت، برای فوز و نجات و رهایش و سر و سامان یافتن کار او (کورکوز) واسطه شد تا او پول اسبی قرض کرد و ...

۲۹. «گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر / آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم» (ص ۶۵۶) گفته اند: «از کمال الدین اصفهانی».

اگر شارح محترم حواشی و اضافات مرحوم قزوینی را مطالعه کرده بودند، هر چند علامه قزوینی به شاعر این بیت اشاره نکرده اند، می فهمیدند که این بیت از «کمال الدین اصفهانی» نیست. (ص ۷۹۰، بخش حواشی و اضافات قزوینی). این بیت از مسعود سعد سلمان است.

۳۰. «جناح مرحمت بر تمامت ایشان مبسوط کرد و مثال فرمود تا تمامت آن را از وجوه ممالک او اطلاق کردند. زیادت از پانصد هزار بالمش نقره برآمد که اگر احتباس (۷) کردی هیچ کس را مجال اعتراض نبود» (ص ۶۸۶).

می شود: از کان و سروران با همراهی کردن سلطان در امر دست به دست دادن جام ها حمایت از جان ها را مهمل گذاشتند.

۲۶. «سپاهیان سلطان جلال الدین» نیش دشمن کامی را از نوش دوستکامی فراموش کرده، طرب اوتار (۸) بر طلب اوتار (۹) ترجیح نهاده ... «(ص ۵۱۴).

در حاشیه (۸) آمده: «طرب اوتار: شاد بودن به دشمنی ها و ستم ها. اوتار جمع «وتر» به معنای ستم و دشمنی می باشد». در حاشیه (۹) آمده است: «طلب اوتار: طلب کردن ساز و رامش. اوتار در اینجا به معنای سیم های ساز جمع وتر است».

نخستین اوتار به معنای رودها و سازهاست و دومین اوتار به معنای دشمنی ها یا زه کمان ها (مجازاً کمان ها) است.

نکته دیگر اینکه شارح متن را نیز برعکس معنای کرده است، یعنی طرب اوتار (شادی کردن به سازها) را شاد بودن به دشمنی ها معنا کرده است و طلب اوتار (طلب کردن کمان ها) را طلب کردن ساز و رامش معنا کرده است.

معنای صواب چنین می شود: ... شادی کردن به سازها (کمانچه) را بر طلب کردن کمان ها (یا دشمنی ها) ترجیح داده بودند.

۲۷. سخن آنجاست که مغولان به تعقیب سلطان جلال الدین پرداخته اند: «چون اورخان [از سرداران جلال الدین] پشت برگردانید، ایشان [لشکر مغول] دوان شدند و چون عقاب بر أعقاب روان، چون دانستند که پای از دست داده اند (۱۴) و پی گرفته، باز گشتند و ...» (ص ۵۱۵).

در حاشیه (۱۴) گفته اند: «معنای عبارت: وقتی فهمیدند که تاب مقاومت ندارند ...».

فاعل این عبارت مغولان هستند، چگونه گروه مغول هایی که در تعقیب هزیمتیان آخرین نبرد سپاه جلال الدین هستند، در برابر آن سپاه شکست خورده تاب مقاومت ندارند؟ بدون تردید فاعل این عبارت مغول ها هستند و «پای از دست داده اند» یعنی رد پای آنها را گم کرده اند.

بنابراین معنای متن چنین می شود: چون اورخان (سردار جلال الدین) روی به هزیمت نهاد، ایشان (لشکر مغول) دوان

در حاشیه (۷) گفته اند: «احتباس: بخل کردن».

در اینجا «احتباس» از اصطلاحات دیوانی است. «در فن» استیفا عبارت است از متوقف داشتن ادراکات و مستمری های دیوان (نک: فنائس الفنون، مقاله اولی، فن پانزدهم در علم انشاء و استیفاء، ص ۸۸) [به نقل از حواشی ففشه المصدور].

#### نقد ترجمه های ابیات عربی

ترجمه های ابیات عربی در این کتاب بسیار خطا و سست و ناقص است. شارح علاوه بر تمام اینها، این ترجمه ها را آسان گرفته است. این ترجمه ها خود نقدی کامل را طلب می کند، اما برای نشان دادن مشتی از آن خروار دو نمونه را ذکر می کنیم:

الف) «[اهالی ماوراءالنهر] از طواعیت طواغیت پرستان ملول گشته بودند... و به تخصیص اهالی بخارا که از ایشان بر ایشان یکی از آحاد الناس که پسر مجان فروشی بود دست - سنجر نام - مستولی گشته... و از فضیله بخارا یکی راست:

المَلْکُ عَلىٰ عِزِّ دُوْ مَنَا

وَ اِبنُ مَدَیْ بَغَاةٌ مَّجَانَا

لَا یَصْلُحُ الْمَلْکُ وَ السَّرِیرُ لِمَنْ

کَانَ اَبُوهُ یَبِیْعُ مَجَانًا» (ص ۴۲۸)

گفته اند: «معنای ابیات عربی: سلطنت چیزی نفیس و گرانبهاست و حال آنکه ابن مدی آن را رایگان کسب کرده است. سلطنت برای کسی که پدرش آن را رایگان به دست آورده، شایسته نیست».

بسیار آشکار است که سخن در مورد پسر مجان فروش است که به پادشاهی رسیده است. حتی اگر این نکته را نیز نادیده بگیریم، به خوبی روشن است که ترجمه بیت دوم چنین است: پادشاهی برای کسی که پدرش سپر فروش بوده است، شایسته نیست.

ب) شارح برای برخی ابیات عربی که در چند جای این کتاب مکرر افتاده است، ترجمه هایی آورده است که از زمین تا آسمان با هم فاصله دارند. برای مثال به دو ترجمه این بیت که در دو جای متفاوت تکرار شده است، توجه کنید:

الحَقُّ اَبْلَجُ وَ السَّیْفُ عَوَّارٌ

فَحَدَّارٌ مِنَ اَسَدِ الْعَرَبِینِ حَدَّارٌ» (صفحات ۱۴۷ و ۴۹۳)

در حاشیه (۵) صفحه (۱۴۷) گفته اند: «حق آشکارست و

شمشیرها برهنه اند، پس از شیران بیشه بترس و بر حدرد باش».

در حاشیه (۳) صفحه (۴۹۳) گفته اند: «حق آشکارست و

شمشیرها امانت اند (کاری از پیش نمی برند)، پس از شیران بیشه بترس و بر حدرد باش».

#### منابع

- عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- محمد تقی، سبک شناسی، زوآر، تهران، ۱۳۸۱.
- محمد بن حسین بیهقی، تاریخ بیهقی، به کوشش خلیل خطیب رهبر، زریاب، ۱۳۸۷.
- محمد جوینی، تاریخ جهانگشای جوینی، شرح سید شاهرخ موسویان، دستان، تهران، ۱۳۸۵.
- \_\_\_\_\_، تصحیح علامه محمد قزوینی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۸۲.
- شهاب الدین محمد، خرندزی زیدری نسوی، ففشه المصدور، به تصحیح امیر حسن یزدگردی، ویراستار، تهران (۱۳۷۰).
- علی اکبر دهخدا، لغت نامه، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- غیاث الدین محمد رامپوری، غیاث اللغات، به کوشش منصور ثروت، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- ناصر خسرو قبادیانی، سفرنامه، به تصحیح محمد دبیر سیاقی، زوآر، تهران، ۱۳۸۴.
- محمد حسین بن خلف تبریزی، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۶.
- محمد معین، فرهنگ معین، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
- ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی، تاریخ بخارا، ترجمه ابونصر احمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن محمد، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی بی جا، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.
- ابوالمعالی نصرالله منشی، (۱۳۸۳)، ترجمه کلیده و دمنه، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۳.
- سعدالدین وراونی، مرزبان نامه، به تصحیح و تحشیه محمد بن عبدالوهاب قزوینی، نشریات کتابخانه تهران، ۱۳۱۰.

